

زمانه و خویشکاری آن در شعر ناصر خسرو قبادیانی*

ذبیح الله فتحی فتح^۱
دانش آموخته زبان و ادبیات فارسی

چکیده

زمانه، یکی از واژه‌های پر بسامدی است که در آثار شاعران و نویسندگان ایرانی دوره اسلامی رواج یافته است. زمانه، در واقع، زمان کرانه‌مند زروانی است که از زروان (زمان بی‌کرانه) به وجود آمده و برخی از ویژگی‌ها و کارکردهای زروان را در خود دارد. کارکردها و خویشکاری زمانه همراه این واژه و مترادف‌های آن در آثار فارسی دوره اسلامی بازتاب یافته است. ناصر خسرو قبادیانی (۳۹۴-۴۸۱هـ.ق) از کسانی است که زمانه و مترادف‌های آن در آثارش، بویژه دیوان شعر او، دیده می‌شود. آبستنی و زاینده‌گی زمانه، فرسایش، تعیین سرنوشت، مرگ و نابودی موجودات و پدیده‌های جهان هستی مهمترین خویشکاری زمانه در شعر ناصر خسرو است. از آنجا که مسأله اصلی این نوشتار بحث در باره زمان و خویشکاری زمانه در شعر ناصر خسرو قبادیانی است، نخست به بحث درباره زمان پرداخته شده و سپس از تقسیم آن به زمان بی‌کرانه و زمان کرانه‌مند (زمانه)، به خویشکاری زمانه در شعر ناصر خسرو پرداخته خواهد شد.

واژگان کلیدی: ناصر خسرو، فلسفه اسلامی، زروان، عنصر زمان.

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۸۹/۱۲/۰۸ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۰/۱۰/۰۶

۱- نشانی پست الکترونیکی نویسنده مسئول: adabyas1g09@yahoo.com

(دانشگاه آزاد اسلامی، واحد یاسوج، باشگاه پژوهشگران جوان، یاسوج، ایران)

۱- مقدمه

آدمی از دیرباز به تفکر و جستجو در جهان هستی و پدیده‌های آن پرداخته و به نتایج بسیاری نیز دست یافته است. در این میان، چیزی که همیشه در برابر چشمان آدمی قرار داشته، گذر شب و روز بوده که با طلوع خورشید، روز، و با غروب آن و پدیدار شدن ماه و ستارگان شب فرا می‌رسیده است.

به دنبال همین توجّه آدمی به شب و روز و حرکت خورشید و ماه و ستارگان بود که آدمی با کمک هوش سرشار خود، توانست رابطه میان شب و روز و حرکت اجرام آسمانی و تغییرات آب و هوایی زمین را به تدریج پیدا کند و با این کشف به یکی از رازهای طبیعت را دست یابد و به مفهوم زمان پی ببرد. از این به بعد، بشر سعی کرد تا به منشأ زمان پی ببرد.

تفکرات بشر در باره منشأ زمان، باعث شد تا وی برای این زمان، سرچشمه‌ای را در نظر بگیرد که مانند زمانی که در جهان هستی کشف کرده بود محدود نباشد. بشر با اندیشیدن به منشأ زمان، «زمان بی‌کرانه» را برای منشأ «زمان کرانه‌مند» معرفی کرد.

بنابر متون زروانی و نیمه زروانی، زمان بی‌کرانه فراتر و نیرومندتر از آفرینش است؛ همه چیز را در بر می‌گیرد و نمی‌توان آن را در تصور آورد، چون هیچ محدودیتی برای آن نمی‌توان قائل شد؛ اما زمان کرانه‌مند (زمان درنگ خدای) محدود است و به دلیل همین محدودیت، اهرمزد آن را از زمان بی‌کرانه آفرید، تا محدوده پیکار با اهریمن باشد. اهرمزد با «همه‌آگاهی» خود می‌دانست که اهریمن در بی‌کرانگی نابود نمی‌شود و نابودی او در زمان و مکانی کرانه‌مند خواهد بود. در نتیجه جهان هستی را کرانه‌مند آفرید (ر.ک. فرنیغ دادگی، ۱۳۸۵، صص ۳۵-۳۸).

کارکرد زمان بی‌کرانه برای بشر مشخص بود، زیرا زمان کرانه‌مند از آن به وجود می‌آمد. با این همه، مسأله دیگری نیز ذهن بشر را به خود مشغول می‌داشت و آن کارکردهای زمان کرانه‌مند بود که همانند خطی بی‌پایان می‌گذشت و تغییرات بی-

شماری با گذر آن به وجود می‌آید. تفکر دربارهٔ زمان و کارکرد های آن سال‌های سال ذهن اندیشمندان و فیلسوفان را به خود مشغول کرده بود. زمان کرانه‌مند با این که مبهم به نظر می‌رسید برای انسانی که تنها چیزهای محدود را درک می‌کند و می‌خواهد همه چیز را محدود کند تا آنها را بشناسد، کمک خوبی بود تا حرکت جهان هستی را اندازه‌گیری کند، زیرا باور این بود که تغییرات جهان هستی از حرکت و گذر زمان است. به دلیل گستردگی بحث دربارهٔ زمان، و نیز از آنجا که خویشکاری زمانه در شعر ناصرخسرو تا کنون بررسی نشده است. در این تحقیق تنها به بحث دربارهٔ زمان و زمانه و کارکردهای آن در شعر ناصرخسرو قبادیانی پرداخته خواهد شد.

۲- زمان

زمان مفهومی است که همگان با آن آشنا هستند، اما چون به این پرسش می‌رسند که "حقیقت زمان چیست؟" یافتن تعریفی که بتواند حقیقت آن را بیان کند دست نیافتنی می‌شود و هیچ کس تعریف روشنی برای آن ندارد. در افکار یونانیان، زمان و حرکت با هم پیوند و ارتباطی ناگسستنی داشت. در یونان نخستین سخن دربارهٔ زمان از سوی دو شاعر یونان قدیم بیان شده است که حرکت و زمان را ذات همهٔ اشیا می‌دانستند. با توجه به اینکه در اندیشهٔ یونانیان خلق از هیچ مطرح نمی‌شود برای پیدایش موجودات آغاز زمانی نمی‌توان یافت و همانگونه که موجودات ازلی و ابدی اند، به وجود نمی‌آیند و از بین نمی‌روند، زمان نیز آغاز و پایانی ندارد. فیثاغورثیان زمان را یک کرهٔ محیط بر همهٔ اشیا می‌دانستند و به دلیل اینکه اعتقاد داشتند که هر چیزی در زمان است و نیز هر چیزی در فلک کل است؛ پس نتیجه می‌گرفتند که زمان همان فلک است. پارمیندس و زنون همانگونه که واقعیت حرکت را منکر شدند واقعیت زمان را نیز منکر شدند. افلاطون زمان را عکس متحرک عالم معقول در دنیای محسوس می‌دانست (ر.ک. نجفی افرا، ۱۳۸۲، صص ۱۳۹-۱۴۴).

ارسطو بر ارتباط میان زمان و حرکت تاکید دارد و «زمان را مقیاس و مقدار حرکت می‌داند» (ر.ک. هایدگر، ۱۳۸۸، ص ۲۶).

بر اساس نظر ارسطو، جایی که حرکت نباشد، زمان نیز نخواهد بود و زمان از حرکت به وجود می‌آید. برخی از فلاسفه اسلامی این نظریه را پذیرفتند با این تفاوت که برخی چون «بوعلی زمان را مقدار حرکت وضعی فلک به دور خود می‌دانند ولی صدرالمتألهین زمان را مقدار حرکت جوهری می‌داند» (ر.ک. مطهری، ۱۳۷۱، صص ۱۸۲-۱۸۳).

فلوطین برعکس ارسطو که زمان را مقیاس و مقدار حرکت می‌داند، معتقد است که «حرکت مقیاس زمان است؛ یعنی زمان بر فعالیت های این جهانی تقدّم دارد» (ر.ک. نجفی افرا، ۱۳۸۲، ص ۱۴۶) البته، این سخن می‌تواند حاکی از تأثیرپذیری فلوطین از اندیشه‌های ایرانی باشد.

آگوستین از کسانی است که زمان را به عنوان حرکت یا مقیاس حرکت اجسام نمی‌پذیرد چون از دیدگاه وی، زمان نمی‌تواند هم مقیاس حرکت و هم مقیاس سکون باشد. وی تلاش می‌کند تا از لحاظ درونی و انفسی به زمان توجه کند. وی می‌گوید: «سه زمان وجود دارد: حضور گذشته، حضور حال و حضور آینده؛ زیرا این سه زمان در ذهن ما وجود دارند و من در جاهای دیگر آنها را نمی‌یابم. حضور گذشته همان حافظه است؛ حضور حال همان شهود بی‌واسطه و حضور آینده، همان انتظار» (هایدگر، ۱۳۸۸، ص ۳۹).

زمان برای ایرانیان باستان (زرروانیان) وجودی حقیقی بود، زیرا آنها معتقد بودند که جهان هستی، پدیده‌ها و رخدادهای آن معلول زمان است و زمان نزد آنها مقام الوهیت داشت و آفرینش از زروان سرچشمه می‌گرفت.

ایرانیان از گذشته‌های بسیار دور به دنبال پیدا کردن منشأ جهان هستی بودند؛ با دیدن کارکردهای زمان و نیروی خارق العاده آن، به زمان و کارکردهای آن توجه کردند تا جایی که برای زمان، مقام الوهیت در نظر گرفتند و می‌گفتند که زروان (خدای زمان)

سرچشمه هستی است. زروان، زمان بی‌کرانه است و برخی از ایرانیان باستان معتقد بودند که اهرمزد و اهریمن- سرچشمه نیکی‌ها و بدی‌ها- از او به وجود آمده‌اند و برخی دیگر اعتقاد داشتند که زروان خود را کرانه‌مند و محدود کرد و «این عالم حاصل تعین و تشخیص زروان است» (جلالی مقدم، ۱۳۷۲، ص ۱۸۹). به طور کلی می‌توان گفت زمان به دو دسته تقسیم می‌شد: زمان بی‌کرانه و زمان کرانه‌مند.

از دید زروانیان، زمان بی‌کرانه منشأ هستی بود و همه پدیده‌ها و رخدادهای هستی، به نوعی با او در ارتباط بود. جهان هستی که به وجود آمد، زروان با حرکت دادن به جهان هستی، آن را دچار تغییر و تحول کرد و آن را از سکون و بی‌کرانگی خارج ساخت و آن را محدود کرد. از این حرکت، زمان کرانه‌مند به وجود آمد. پس از به وجود آمدن زمان کرانه‌مند بود که حیات در زمین آغاز شد.

اندیشمندان بر آن شدند که زمان را تعریف کنند تا بتواند به حقیقت آن پی ببرند. پس، زمان را به زمان بی‌کرانه و زمان کرانه‌مند تقسیم کردند. این باور ایرانیان باستان به ایرانیان عصر اسلامی منتقل شد و در این دوره نیز بحث درباره زمان رواج داشت. در میان مسلمانان نظریات گوناگونی درباره زمان مطرح شد.

بیشتر متکلمان در صدد نفی وجود زمان برآمده و آن را موهوم یا چیزی شبیه آن قلمداد کرده و حکما آن را مقدار حرکت دانسته‌اند.

«متکلمان همان‌گونه که واقعیت عدد و کم متصل قار را انکار کرده‌اند زمان را هم که کم متصل غیر قار باشد مورد انکار قرار داده‌اند. از نظر متکلمان عدم مطلق قابل تقدرات وهمی است که اگر این تقدرات وهمی قار باشد، زمان خوانده می‌شود. پس در واقع اینجا دو دیدگاه به متکلمان نسبت داده می‌شود؛ یکی این که زمان هیچ‌گونه واقعیتی چه در ذهن و چه در خارج ندارد و دیدگاه دیگر این که وجود وهمی و ذهنی دارد؛ اما در خارج عیناً متحقق نیست بلکه چیزی هست که منشأ انتزاع این تصور وهمی می‌شود. تعریف دیگری از زمان که به اشاعره نسبت داده می‌شود این است که زمان یک حقیقت معین و مشخص نیست بلکه هر امر معلوم متجددی است که امر

مجهولی با آن سنجیده و مقایسه می‌شود. حکما زمان را مقدار حرکت و کم متصل غیر قار تعریف کرده‌اند: شیخ اشراق چون تقدّم و تأخّر / بالذات را برای حرکت قائل است، آن را مقدار برای حرکت تلقی می‌کند؛ اما حرکتی که متقدّم و متأخّر آن در ذهن و عقل جمع شده باشند نه در خارج. از دیدگاه ابن‌سینا زمان مقدار حرکت مستدیر و سریع-ترین حرکات یعنی حرکت فلک الافلاک است و، ازینرو، زمان عرض است و کم، اما آن را کم متصل دانسته‌اند نه کم منفصل. اگر کم منفصل باشد باید زمان از آنات متتالی باشد و چون حرکت منطبق بر آن است، حرکت نیز مرکب از آنیات خواهد بود و مسافت و جسم نیز مرکب از اجزای لایتجزی خواهند بود که جزء لایتجزی را حکما باطل می‌دانند» (ر.ک. نجفی افرا، ۱۳۸۲، صص ۱۵۶-۱۶۰).

اسماعیلیه یکی از فرق اسلامی است که در تاریخ فلسفه اسلامی نقش بسزایی را ایفا کرده است. بنابر فلسفه اسماعیلیه، زمان به دو دسته تقسیم می‌شود: **دهر** (زمان بی‌کرانه) و **زمان** (زمان کرانه‌مند). در نظر ایشان خداوند متعال، فراتر از دهر و زمان است: «زمان در ایزد بسته نشود نه آنکه کی چیزها نبود و نه اکنون کی چیزهاست» (سجستانی، ۱۳۵۸، ص ۱۰).

در فلسفه اسماعیلی، دهر، زمان اندازه‌گیری نشده است که آغاز و انجامی برای آن نیست و می‌توان گفت: «مدّت موجود نامیرای زنده است، یعنی مدّت عقل و نفس.» (نصر، ۱۳۸۹، ص ۲۶۰). در نگاه ایشان، زمان، از حرکت افلاک به وجود می‌آید و قابل اندازه‌گیری است و نام روز و ماه و سال و ... به خود گرفته و از مهمترین ویژگی‌های آن گشتن است (ر.ک. سجستانی، ۱۳۵۸، صص ۱۰-۱۲ و نیز ناصرخسرو، ۱۳۸۰، ص ۱۹-۲۰).

۱-۲- دهر (زمان بی‌کرانه)

دهر از مفاهیمی است که شباهت بسیار زیادی با زمان بی‌کرانه زروانی دارد و می‌توان گفت که این کلمه در آثار دوره اسلامی جایگزین زمان بی‌کرانه شده است.

اعتقاد به دهر به عنوان یکی از مفاهیم معنوی، که دارای نیروی فوق بشری بوده، در میان بعضی از اعراب رواج داشته است و «گفته‌اند بعضی از اعراب برای آن مقام الوهیت قائل بودند ... و محتمل است که از فرقه زروانیان ایران این اندیشه به داخل عربستان نفوذ کرده باشد» (حکمت، ۱۳۷۱، ص ۲۶۸).

در آثار دوره اسلامی، نخستین جایی که به دهر اشاره شده، قرآن کریم (جائیه/۲۴) است: «وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُم بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ». همین اشاره قرآنی و حدیث «لا تسبو الدهر فان الله هو الدهر» (ابوالفتوح رازی، ۱۳۹۸، ص ۱۳۷) از رسول اکرم (ص) و نیز رواج بحث‌های فلسفی در میان مسلمانان سبب شد تا فلاسفه و متکلمان مسلمان به دهر و زمان توجه ویژه‌ای نشان دهند.

در کتاب زادالمسافرین نظر برخی از حکمای پیش از ناصر خسرو در باره دهر و زمان چنین آمده است: «از حکما آن گروه که گفتند: هیولی و مکان قدیمان‌اند، مر زمان را جوهر نهادند و گفتند [که] زمان جوهری است دراز و قدیم، و رد کردند قول آن حکما را که مر زمان را عدد حرکات جسم گفتند، و گفتند که اگر زمان عدد حرکات جسم بودی، روا نبود که دو متحرک اندر یک زمان به دو عدد متفاوت حرکت کردند. و حکیم ایران شهری گفته است که زمان و دهر و مدت، نام‌هایی است که معنی [آن] از یک جوهر است،... و زمان جوهری رونده است و بی قرار. [و] قول محمد زکریا که [بر اثر] ایرانشهری رفته است، هم این است [که گوید زمان جوهری گذرنده است]» (ناصرخسرو، ۱۳۸۴، ص ۱۰۰).

ناصرخسرو درباره دهر می‌نویسد: «دهر نه زمان است بل زندگی زنده دارنده ذات خویش است - چنان که زمان زندگی چیزی است که مر او را زنده دارنده جز ذات اوست - و مر دهر را رفتن نیست البته، بل [که] آن یک حال است، از بهر آن که [او] زندگی و ثبات چیزی است که حال او گردنده نیست» (ناصر خسرو، ۱۳۸۴، ص ۱۰۶)

و نیز در جامع الحکمتین می‌گوید: «دهر بقاء مطلق است مر ارواح مجرد را کآن به زیر اجسام نیست و مر آن را فساد و فنا نیست» و نیز گفتند که «دهر بقاء زنده دارنده ذات خویش است» (همو، ۱۳۶۳، صص ۱۱۲-۱۱۳) و باز می‌گوید: «دهر را گفتند که بقاء جوهر سرمدی است» (همان، ص ۱۱۷) و هر آن که دارای این صفات باشد همیشه بوده، هست و خواهد بود.

این تعریف ناصر خسرو از دهر، شباهت بسیاری به زمان بی‌کرانه زروانی دارد. «به عنوان بی‌کرانه، جوهره زروان هستی محض است. او آن است که هیچ مبدأ ندارد، گرچه مبدأ همه چیزهاست؛ او وابسته به هیچ چیز نیست و تمام چیزها بسته به اوست... به عنوان زمان جوهره‌اش تداوم و استمرار است... او بدون پیری، نامیرا، بی‌درد، نپوسیدنی، و زوال ناپذیر و آزاد از تعرض است؛ و برای همیشه و همیشه کسی نه قدرت دارد که هتک حرمت کند و نه این که قادر است او را از حاکمیت در قلمرو خودش محروم سازد. این حوزه و قلمرو به سادگی همانا وجود است» (زهر، ۱۳۸۷، صص ۳۵۲-۳۵۳). و نیز در رساله **علمای اسلام** آمده است: «جدا از زمان (زمان بی‌کرانه) دیگر همه آفریده است و آفریدگار زمان است و زمان را کناره پدید نیست و بالا پدید نیست و همیشه بوده است و همیشه باشد» (جلالی مقدم، ۱۳۷۲، ص ۳۱۱).

بنابراین، دهر، در دوره اسلامی همان زمان بی‌کرانه است که فلاسفه و اندیشمندان دوره اسلامی درباره آن بسیار بحث کرده‌اند و هدف از این بحث، جدا کردن زمان بی‌کرانه از زمان کرانه‌مند (زمانه، زمان و روزگار) بوده است که نشانه ژرفای فلسفه ایرانی است که به عصر اسلامی منتقل شد و در این دوره نیز به حیات خود ادامه داد.

۲-۲- زمان کرانه‌مند (زمانه)

زروانیان بر این باور بودند که زمان کرانه‌مند از زمان بی‌کرانه به وجود آمده است، پس، زمان کرانه‌مند نیز همچون زروان دارای نیروی تغییر و تحوّل در جهان هستی است. این باور در میان ایرانیان ادامه یافت و پس از اسلامی شدن ایران در آثار

اندیشمندان و نویسندگان و شاعران بازتاب یافت. البته نباید از یاد برد که برای زمان کرانه‌مند در این آثار واژه‌های گوناگونی چون «زمان»، «زمانه» و «روزگار» را به کار برده‌اند.

ناصرخسرو در کتاب گشایش و رهایش در بارهٔ زمانه چنین می‌نویسد:

«بباید دانست که زمانه به حقیقت کارکردِ کارکن است از بهر آن که زمانه جنبش فلک است، چنان که از فلک مقدار یک برج بگردد، گوییم دو ساعت از شب یا روز گذشت، و چون نیمی از فلک بگردد گوییم دوازده ساعت از زمانه گذشت از روزیا از شب، پس اگر فلک را به وهم از راه برگیری از زمانه چیزی نماند از بهر آنکه چون یافتن چیزی به چیزی دیگر باشد، اگر آن چیز از پیش برگیری آن چیز که یافته بدو شده است، برگرفته شود، اگر آفتاب را به وهم برگیریم روز گرفته شود. و از این برهان که نمودیم اگر به وهم برگیری زمان برگرفته شود و گشتن فلک کارکرد است به فرمان، پس زمانه خود کارکردِ کردگار باشد. و نیز گفته‌اند خداوندان حکمت قولی به همین معنی؛ گفتند نیست زمان مگر گشتن حالها بر جسم از پس یکدیگر، و این قول همین است که زمانه کارکردِ کارکن است از بهر آنکه جملگی جسم از قبهٔ افلاک است و چون افلاک بگردد حال دیگر شود از بهر آنکه هر نقطه‌ای از او آن جا که بوده باشد به جای دیگر شود، و گردش آسمان را آرام نیست از بهر آن که زمانه او را سپری شدن نیست، و اندر وهم مردم ضعیف نیاید که زمانه را بر توان گرفتن به وهم» (ناصرخسرو، ۱۳۸۰، صص ۱۹-۲۰).

در فلسفهٔ زروانی نیز زمان کرانه‌مند از حرکت فلک به وجود می‌آید و بنابر روایت زروانی دستور برزو (۱) اهرمزد در آفرینش نخست، آسمان و بعد بقیهٔ چیزها را می‌آفریند: «در آفریدن گیتی: نخست آسمان پیدا کرد به اندازهٔ بیست و چهار در بیست و چهار هزار فرسنگ بالا تا به گروثمان برسد، برشدن (برشده) بر روی آسمان» (جلالی مقدم، ۱۳۷۲، ص ۳۲۰).

پس از آفرینش ماه و خورشید و ستارگان و زمین و گیاهان و حیوانات و انسان، به فلک حرکت می‌دهد و به واسطه همین حرکت است که زمان کرانه‌مند که توسط اهرمزد از زمان بی‌کرانه آفریده شده بود، جریان می‌یابد. «ماه و خورشید و آن ستارگان، تا آمدن اهریمن ایستادند و نرفتند. زمان به پاکی می‌گذشت و همواره نیمروز بود. پس از آمدن اهریمن، به حرکت ایستادند و تا فرجام از آن حرکت نایستند» (فرنبرغ دادگی، ۱۳۸۵، صص ۴۴-۴۵).

۳- خویشتکاری زمانه در شعر ناصرخسرو

تا اینجا آشکار شد که در فلسفه ناصرخسرو و فلسفه زروانی زمان کرانه‌مند یا زمانه از حرکت آسمان به وجود آمده است، اما زمانه در فلسفه زروانی و در اندیشه ناصرخسرو به همین چند سطر تعریف درباره چگونگی به وجود آمدن آن پایان نمی‌یابد؛ بلکه زروانی‌ها و نیز ناصرخسرو اعتقاد دارند که زمانه کارکردهایی نیز دارد و به خویشتکاری زمانه پرداخته‌اند.

۳-۱- زمانه آبستن است و می‌زاید

نخستین کاری که در قالب کرانه‌مندی صورت پذیرفت، آفرینش بود و در واقع کرانه‌مندی آبستن جهان مادی بود و جهان هستی از او زاده شد. در فلسفه زروانی، یکی از جنبه‌های زروان در حالت کرانه‌مندی اشوکار (Ašōqār) است. زنر معتقد است که اشوکار «خدایی است که بر عمل بالقوه سلطه و نظارت دارد» (زنر، ۱۳۸۷، ص ۳۴۲). به نظر می‌رسد که این اشوکار حالتی باشد، میان نیستی و هستی، که همه چیز از بی-کرانگی خارج شده و در آن به صورت غیر مادی وجود دارد و هنوز به صورت ماده، در جهان هستی تشخص نیافته‌اند. مثل تصویری که در آینه بازتاب می‌یابد. تصویر به نوعی وجود دارد و به نوعی وجود ندارد. پس می‌توان گفت که اشوکار مرحله نخست کرانه‌مندی است.

مرحله بعدی در زمان کرانه‌مند، توگد هستی و آفرینش است. از اینجاست که آفرینش از حالت مینوی خارج می‌شود و شکل مادی به خود می‌گیرد. در فلسفه زروانی این مرحله را فرشوکار (Faršōqār) می‌نامند. زنر می‌نویسد: «فرشوکار حاکم بر فرشکرد است... یعنی بازگشت از حرکت (- کار) به سکون و از کرانه‌مندی به بی‌کرانگی... فرشوکار بر توگد عالم نظارت دارد» (همان، صص ۳۴۲-۳۴۳). در این بخش از آفرینش است که موجودات شکل مادی می‌گیرند و در طول زمان به حیات خود ادامه می‌دهند. زمانه به عنوان زمان کرانه‌مند در اندیشه ناصرخسرو، این دو کار را انجام می‌دهد و این اندیشه در دیوان او بازتاب یافته است. ناصرخسرو زمانه را آبستن می‌داند و معتقد است که پیوسته در حال زایش است؛ اما این آبستنی و زایش هرگز پایان نمی‌یابد.

ای بی وفا زمانه تو مرا را هرچند بی وفایی دربایی
ز آبستنی تهی نشوی هرگز هرچند روز روز همی زایی
(ناصرخسرو، ۱۳۸۷، ص ۷)

نظامی گنجوی نیز زمانه را آبستن می‌داند و در شرفنامه می‌گوید:

زمانه به نیک و بد آبستن است ستاره گهی دوست و گه دشمن است
(نظامی، ۱۳۸۱، ص ۸۵۳)

ناصرخسرو هرچند در آثار مثنوی خود بین دهر (زمان بی‌کرانه) و زمان کرانه‌مند تفاوت قائل می‌شود اما در دیوان شعرش دهر را به معنی روزگار و زمان کرانه‌مند به کار برده است. وی در دیوان، هستی خود را از دهر می‌داند و معتقد است که دهر زبان و سخن را به او عطا کرده است تا پیشکاران او باشند.

هیچ مکن ای پسر زدهر گله زانکه ز وی شکر هست هزار مرا
هست بدو گشتم و زبان و سخن هر دو بدو گشت پیشکار مرا
(ناصرخسرو، ۱۳۸۷، ص ۱۲۶)

۲-۳- زمانه چیزها را رشد می دهد و پیر می کند و می فرساید

تغییرات، رشد، فرسایش و پیر شدن موجودات و پدیده های جهان مادی، یکی دیگر از کارکردهای زمانه در اندیشه ناصر خسرو و فلسفه زروانی است. در فلسفه زروانی به این مرحله از هستی زروکار (Zarōqār) گفته می شود که یکی از جنبه های زمان کرانه مند است. زنر درباره زروکار چنین می نویسد: «زروکار باید خدایی باشد که بر کار اصلی و عملی که در زمان کرانه مند به انجام در می آید، و به سوی زمان مقرر خود به طوری طبیعی پیش می رود، تسلط دارد و تحت اللفظ به آن «پیر شدن» گفته می شود... زروکار بر سقوط و انحطاط عالم حکم می راند» (زنر، ۱۳۸۷، ص ۳۴۳). در اندیشه زروانی به سبب گذشت زمان است که در پدیده های مختلف جهان هستی تغییراتی به وجود می آید و فرسوده می شوند.

زمانه ناصر خسرو نیز چنین کارکردی دارد و پیوسته بر مردم می گذرد و ناصر خسرو پس از تفکر بسیار درباره گذر زمانه، سردرگم شده بود و می گفت:

مشکلی پیش آمدستم بس عجب ره نمسی دانسد بدو در خاطر
یا همی بر من زمانه بگذرد یا همی من بر زمانه بگذرم
(ناصر خسرو، ۱۳۸۷، ص ۴۷۰)

با وجود این، ناصر خسرو خویشکاری زمانه زروکار را فراموش نکرده و معتقد است که باعث تغییرات می شود و در این باره می گوید:

گشتن چرخ و زمانه جانوران را جمله کشنده است روز و شب سوی گشتن
(همان، ص ۱۶۹)

وی در جای دیگر به فرسایش عالم توسط زمانه اشاره می کند و زمان را چون سوهانی می داند که ساکنان زمان کرانه مند را می ساید و البته نباید از یاد برد که این زمان زندگی نیز می بخشد.

هرچ آن به زمان باقی است بودش سوهان زمانش بساید آسان
پس عالم گر بی زمانه بوده ست نابوده شود بی زمان به فرمان
(ناصرخسرو، ۱۳۸۷، ص ۱۵۶)

ناصرخسرو معتقد است که سفیدی مو هایش از گشت زمانه است و با فضایی از
تعلیل و توجیه شاعرانه می گوید: گرد لشکر زمانه مو های مرا سفید کرده است.

در لشکر زمانه بسی گشتم پر گرد ازین شده ست ریاحینم
(همان، ص ۱۳۴)

به جنگ من آمد زمانه نیننی سرو روی پرگردم از کارزارش
(همان، ص ۳۳۶)

چنانکه قبل از این اشاره شد دهر در دیوان ناصرخسرو به معنی زمانه و روزگار
است و بیتی که در ادامه می آید، شاهدی بر این مدعا است، زیرا دهر حرکت پذیر
نیست و حرکت از ویژگی های زمان کرانه مند است. در این بیت نیز ناصرخسرو از
تغییرات ناشی از زمانه سخن می گوید که در وجود او پدید آمده است:

و کنون ز گشت دهر دگر گشتم گویی نه آن سرشت و نه آن طینم
(همان، ص ۱۳۵)

به جنگ من آمد زمانه نیننی سرو روی پرگردم از کارزارش
(همان، ص ۳۳۶)

وی در جایی دیگر از دیوان، زمانه را تا آنجا قدرتمند معرفی می کند که باعث پیری
و شکستگی او شده است:

چون دید زمانه که غره گشتم بشکست به دست جفا نهالم
بربود شب و روز رنگ و بویم بر کند مه و سال پر و بالم
(همان، ص ۳۲)

چند بگشت این زمانه بر سر من گرد جهان کرد خنگ سار مرا
(همان، ص ۱۲۵)

در شاهنامه فردوسی بارها به گشتن و قدرت زمانه در تغییر و فرسایش موجودات اشاره شده است:

زگشت زمانه بفرسایدش نه این رنج و تیمار بگزایدش
(فردوسی، ۱۳۸۴، ص ۲۳)

ازین در درآید بدان بگذرد زمانه برو دم همی بشمرد
(همان، ص ۶۳)

۳-۳- آسایش و رنج (خوشبختی و بدبختی) مردم و موجودات به دست زمانه است دیگر کارکرد زمانه نعمت دادن به موجودات است. گفتیم که نخستین کارکرد زمانه آفرینندگی است پس نعمت‌های جهان از او هستند. مردم هر چه را که بر ایشان روی می‌داد از زمانه می‌دانستند. اگر کسی ثروتمند بود ثروتمندی او را از اقبال زمانه می‌دانستند و هم زمانه بود که بخشش خود را از مردم دریغ می‌کرد و آنها را نیازمند و بی چیز می‌کرد. از مهمترین ویژگی‌های نعمت‌های زمانه آن است که پایدار نیست و تقسیم آن نیز از روی عدالت نیست. ناصر خسرو در این باره می‌گوید:

زمانه هرچه دادت باز ستاند تو، ای نادان تن من، این ندانستی
(ناصر خسرو، ۱۳۸۷، ص ۳۷۳)

روی آوردن زمانه به کسی باعث می‌شد که او را خوش اقبال، خوش بخت و ... بنامند، زیرا اعتقاد داشتند که نعمت‌های زمانه به او روی آورده است. پس یکی دیگر از خویشکاری‌های زمانه خوشبختی و بدبختی مردم در جهان هستی است زیرا به هرکس که روی آورد، سختی‌ها از او دور می‌شوند و در آسایش خواهد بود. اگر به کسی پشت کند، او در سختی زندگی را خواهد گذراند.

یکی از ویژگی‌های زمانه تغییر و دگرگونی است. پس ممکن است که به کسی روی بیاورد و او در خوشبختی به سر ببرد، ولی به یکباره، از وی روی بگرداند و او را به

سختی افکند یا به عبارت دیگر بدبخت کند. زنر دربارهٔ این که زروان خدای تقدیر و سرنوشت است و چگونگی خوش اقبالی مردم و بد اقبالی آنها چنین می‌نویسد:

«روح او [زروان] بیمار است، زیرا او شک کرده است. او بیماری خود را در فلک آسمانی منعکس می‌سازد، زیرا نه تنها در بر دارندهٔ دوازده برج منطقه البروج است که فراوانی و برکت را برای زمینیان به ارمغان می‌آورد، بلکه هفت سیاره (=اباختر) را نیز در بر می‌گیرد؛ هفت اباختری که راه را بر هدایای منطقه البروج می‌بندند و آنها را به سوی مردم و اهدافی منحرف می‌کنند که هرگز برای آنها در نظر گرفته نشده‌اند. از اینرو، زروان تجسم خدای تقدیر است.» (زنر، ۱۳۸۸، صص ۳۹۷-۳۹۸).

منطقه البروج و هفت اباختر جزئی از عالم کرانه‌مند هستند که اینک در محدودهٔ زمانه قرار گرفته‌اند. بنابراین، می‌توان گفت که: اینک تقدیر و بخت در دست زمانه است و می‌تواند به همین دلیل باشد که روی آوردن زمانه به کسی خوش بختی او و پشت کردن زمانه به کسی بدبختی او به شمار می‌رود. اما همانطور که زُنر اشاره کرده، این اقبال، همیشگی نیست و گاهی بر خلاف میل آدمی است.

ناصرخسرو به این کارکرد زمانه آگاه است و از آن سخن می‌گوید:

مخرام و مشو خرم از اقبال زمانه زیرا که نشد وقف تو این کرهٔ غبرا
(ناصرخسرو، ۱۳۸۷، ص ۴)

نظامی گنجوی بخت را نیرویی در دست زمانه می‌داند و در اقبال نامه می‌گوید:

هنوزم زمانه به نیروی بخت دهد دُر به دامان دیبا به تخت
(نظامی، ۱۳۸۱، ص ۱۰۹۸)

فردوسی هنگام پرسش سهراب از هجیر دربارهٔ سپاهیان ایران، دربارهٔ زمانه، چنین می‌سراید:

نشان پدر جست با او نگفت همی داشت آن راستی در نهفت
جهان را چه سازی که خود ساخته است جهان دار ازین کار پرداخته است

زمانه نبشته دگرگونه داشت چنان کو گذارد ببايد گذاشت
(فردوسی، ۱۳۸۴، ص ۱۱۲)

۴-۳- مرگ و نابودی به دست زمانه است

پس از فرسایش و پیری نوبت به مرگ و نابودی می‌رسد. مرگ، نابودی و از میان رفتن چیزها نیز از خویشکاری های زمانه است. در فلسفهٔ زروانی همه چیز از زروان است چون همه چیز از او به وجود آمده است. مهمترین ویژگی زمانه حرکت است و به خاطر همین حرکت است که فرسایش و پیری به سراغ پدیده‌ها و موجودات جهان می‌آید.

در فلسفهٔ زروانی، زروان در حالت کرانه‌مندی (به عنوان زمان کرانه‌مند و تقدیر)، نه خوب است و نه بد؛ اما از هردو رنگ و بویی دارد. او منشأ عالم است پس، خوبی و بدی جهان نیز از اوست چون اهرمزد (منشأ خوبی) و اهریمن (منشأ بدی) از او به وجود آمده‌اند و در نتیجه هر رخداد و تغییری در جهان چه نیک و چه بد، از اوست.

از سوی دیگر، «به عنوان خدا و نه مفهومی مجرد و انتزاعی، خود تقدیر است، و در درجهٔ نخست، به عنوان خدای مرگ تصوّر می‌شود و همین طور او: نیرومندتر از هر دو آفرینش است؛ آفرینش اهرمزد و نیز آن اهریمن. زمان، یابندهٔ جریان کار (ما) است. زمان، از آگاهان آگاه تر است، چنان که داوری به زمان توان کردن. (به) زمان است که خانمان برافکنده شود (اگر) تقدیر (باشد)، در زمان، آراسته فراز شکسته شود. کس از مردمان میرنده از او رهایی نیابد، نه اگر به بالا پرواز کند، نه اگر به نگرانی چاهی کند و در نشیند و نه اگر زیر چشمه‌های آب‌های سرد فرو گردد. زمان با مرگ مترادف شده است و حتی در اوستا، راه‌های (= مسیرهای) زمان، مسیرهایی است که روح باید در رسیدن به پل چینوت از آنها بگذرد» (زهر، ۱۳۸۸، صص ۳۹۹-۴۰۰).

ناصرخسرو به این خویشکاری زمانه نیز آگاه است و آن را در شعر خود بازتاب

داده است:

- بر خوردن جسم هر خورنده دندان زمانه — مرگ را دان
(ناصرخسرو، ۱۳۸۷، ص ۳۸۵)
- پیش ازان کت بکند دست قوی دهر از بیخ دل ازین جای سپنجیت همی باید کند
(همان، ص ۴۰۴)
- خوش خوش فرود خواهد خوردنت روزگار موش زمانه را توی، ای بی خبر، پنیر
(همان، ص ۱۰۳)
- فردوسی** مرگ را به دست زمانه می داند و بر آن است ه چون زمانه درنگ نکرد،
هوشنگ از دنیا رفت.
- زمانه ندادش زمانی درنگ شد آن شاه با رای و هنگ
(فردوسی، ۱۳۸۴، ص ۲۶)
- حافظ** نیز به این کارکرد زمانه آگاه است و از آن یاد می کند؛ اما اهمیتی به آن
نمی دهد.
- زمانه گر بزند آتشم به خرمن عمر بگو بسوز که بر من به برگ کاهی نیست
(حافظ، ۱۳۷۴، ص ۲۴۶)

۳-۵- دیگر کارکردهای زمانه

- به دلیل بازتاب چهار کارکرد مهم **زروان** در زمانه، که پیش از این از آنها یاد کردیم،
در شعر و نثر فارسی دوره اسلامی، کارکردهای دیگری را نیز برای زمانه در نظر شده
که با کارکردهای پیشین ارتباط دارد. در توضیح این کارکردها می توان گفت: آنچه از
فحوای کلام ناصرخسرو پیداست این است که زمانه دشمن انسان است و سبب بدی ها؛
اگرچه در چند بیت این ادعا را نمی پذیرد و می گوید:
- چند بنالی که بد شده است زمانه؟ عیب تنت بر زمانه برفگنی چون؟
هرگز کی گفت این زمانه که بد کن؟ مفتون چونی به قول عامه مفتون؟
تو شده ای دیگر، این زمانه همان است کی شود ای بی خرد زمانه دگرگون
(ناصر خسرو، ۱۳۸۷، ص ۹)

اما، در جای جای دیوان شعر او می‌توان ابیاتی در نکوهش و یادکرد بدی‌های زمانه یافت. برخی از ویژگی‌ها و کارکردهای منفی زمانه در شعر ناصرخسرو عبارتند از:

۱-۵-۳- بی‌وفا زمانه

از آنجا که زمانه نعمت و جاه می‌بخشد؛ ولی نعمت‌ها و خوشی‌های آن همیشگی نیست، آن را بی‌وفا دانسته‌اند.

ای بی‌وفا زمانه مرا با تو کار نیست زیرا که کارهای تو دامست، دام، دام
(ناصرخسرو، ۱۳۸۷، ص ۵۷)

نیش زمانه چو برآشفته شد خوار شود همچو عدو آشنانش
(همان، ص ۴۲۲)

۲-۵-۳- مکار بودن زمانه

نعمت‌هایی که زمانه به انسان می‌بخشد از سویی موجب رفاه اوست و از سوی دیگر می‌تواند موجب گمراهی شود. همچنین از دست رفتن این نعمت‌ها خود سبب غم و اندوه انسان است. از همه مهمتر این نعمت‌ها می‌تواند سبب غفلت انسان از رسیدن به کمال شود.

مال چنه‌ست و زمانه دام جهان است ای همه سال به دام پر چنه مایل
(همان، ص ۱۳۷)

غره چرا گشته ای به به مکر زمانه گر نه دماغت پر از فساد و بخار است
(همان، ص ۴۸)

مکر است بی‌شمار و ده‌ها مر زمانه را من زو رمیده به مکر و ده‌ها شدم
(همان، ص ۱۳۹)

۳-۵-۳- زمانه مردم را آزار می‌دهد

آنچه از نگاه ناصرخسرو به زمانه می‌توان فهمید آن است که تنها کارکرد زمانه آزار انسان است و همیشه آمادهٔ پیکار با انسان.

به جنگ من آمد زمانه نبینی سر و روی پر گردم از کارزارش
(ناصر خسرو، ۱۳۸۷، ص ۳۳۶)

آزردن ما زمانه خو دارد مازار ازو گُرت بیازارت

... ایمن مشو از زمانه زیراک او ماری است که خشک و تر بیویارد
(همان، صص ۲۵۲، ۲۵۳)

زمانه شکارچی است و در پی شکار و آزار انسان است.

صید زمانه شدی و دام توست مرکب راهوار به سیمین رکاب
(همان، ص ۱۴۱)

شاهین زمانه قصد تو کرد بربایدت این نفایه شاهین
(همان، ص ۵۰)

بازیست رباینده زمانه که نیابند زو خلق رها هیچ نه مولی و نه مولا
(همان، ص ۷)

اما ناصر خسرو برای پیکار با زمانه راهی جسته است و آن بهره‌گیری از خرد و دین است.

با لشکر زمانه و تیغ تیز دهر دین و خرد بس است سپاه و سپر مرا
(همان، ص ۱۲)

نتیجه‌گیری

زمان، یکی از مفاهیمی است که از دیرباز ذهن انسان را به خود مشغول کرده است. زمان در یونان با حرکت پیوندی ناگسستنی داشت و میان ایرانیان باعث پدید آمدن بحث‌هایی شد. مشاهده کارکردهای آن سبب شد که ایرانیان برای آن مقام الوهیت در نظر بگیرند و بگویند که زروان (خدای زمان، زمان بی‌کرانه) منشأ تمام چیزهاست. این

مقام زروان باعث شد که زمان کرانه‌مند نیز آفریده، شکل تعیین یافته یا شکل محدود شده آن محسوب شود که دارای قدرت تغییر و تحول در جهان هستی نیز بود. زمان بی‌کرانه و زمان کرانه‌مند بعد از ظهور اسلام و ورود اسلام به ایران جای خود را در اندیشه و آثار متفکران، شاعران و نویسندگان مسلمان بویژه ایرانیان حفظ کرد؛ زمان بی‌کرانه، دهر و زمان کرانه‌مند، «زمان»، «زمانه» و «روزگار» نام گرفت.

زمانه یکی از پرکاربردترین واژه‌های آثار ناصرخسرو بویژه دیوان شعر اوست و همان زمان کرانه‌مند زروانی است که از حرکت فلک به وجود می‌آید. زمانه هم در فلسفه ناصرخسرو و هم در فلسفه زروانی دارای کارکردهای یکسانی است. در مرحله نخست، زمانه آستن هستی است که در زروانیسم اشوکار گفته می‌شود. مرحله دوم تولد هستی و آفرینش است که جهان هستی به وجود می‌آید که در زروانیسم فرشوکار گفته می‌شود. تغییرات، رشد، فرسایش و پیرشدن جهان و پدیده‌های آن از دیگر چیزهایی است که در زمان کرانه‌مند صورت می‌پذیرد و این حالت در زروانیسم زروکار گفته می‌شود. از دیگر کارکردهای زمانه، مرگ است که برای همه چیزهایی که در چارچوب زمان کرانه‌مند قرار می‌گیرند، رخ می‌دهد. پس می‌توان اندیشید که این کارکردها از باورهای زروانی است که به اندیشه ناصرخسرو راه یافته و در شعر او بازتاب یافته است. در شعر و نثر دوره اسلامی کارکردها و ویژگی‌های دیگری نیز برای زمانه مشاهده می‌شود که همگی مربوط به همان چهار کارکرد مهم زمانه هستند. بی‌وفایی و مکاری زمانه به دلیل پایدار نبودن نعمت‌ها و خوشی‌های زندگی است که آدمی فکر می‌کرد زمانه نعمت‌ها را به انسان می‌بخشد و با مکر و حيله آنها را پس می‌گیرد. از سوی دیگر زمانه را تعیین کننده سرنوشت و زمان مرگ می‌دانستند. پس این تصور همراه ایشان بود که سختی‌های زندگی تقدیر زمانه است و زمانه را چون صیادی در پی خود می‌دیدند که قصد گرفتن مال و جان آنها را داشت.

یادداشت

۱- این رساله همراه با رساله «علمای اسلام به روش دیگر» ضمیمه کتاب «آیین زروانی» (جلالی مقدم، ۱۳۷۲) است.

منابع و مأخذ

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- ابوالفتوح رازی، جمال الدین، (۱۳۹۸هـ)، روض الجنان و روح الجنان. تصحیح علی اکبر غفاری. کتابفروشی اسلامیة.
- ۳- جلالی مقدم، مسعود، (۱۳۷۲)، آیین زروانی (مکتب فلسفی- عرفانی زرتشتی بر مبنای اصالت زمان). تهران.
- ۴- حافظ، شمس الدین محمد، (۱۳۷۴)، دیوان. باهتمام محمد قزوینی و قاسم غنی، مقدمه، مقابله و کشف الابیات از رحیم ذوالنور. تهران، زوار.
- ۵- سجستانی، ابویعقوب، (۱۳۵۸/۱۹۷۹)، کشف المحجوب. مقدمه به زبان فرانسه: هانری کربن. تهران: انجمن ایران شناسی فرانسه در تهران. تجدید چاپ به طریقه افسر، کتابخانه طهوری.
- ۶- حکمت، علی اصغر، (۱۳۷۱)، تاریخ ادیان. تهران، چاپ گوته.
- ۷- زهر، آر. سی.، (۱۳۸۸)، طلوع و غروب زرتشتی گری. ترجمه تیمور قادری. تهران، مهتاب.
- ۸- _____، (۱۳۸۷)، زروان یا معمای زرتشتی گری، ترجمه تیمورقادری. تهران، امیرکبیر.
- ۹- فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۸۴)، شاهنامه. تهران: امیرکبیر.
- ۱۰- فرنیغ دادگی، (۱۳۸۵)، بندهش، گزارنده مهردادبهار. تهران، توس.
- ۱۱- مطهری، مرتضی، (۱۳۷۱)، حرکت و زمان در فلسفه اسلامی (درس‌های اسفار). ج ۲. نشر حکمت.

- ۱۲- ناصر خسرو، ابومعین، (۱۳۶۳)، جامع الحکمتین. به اهتمام محمد معین و هنری کرین. کتابخانه طهوری.
- ۱۳- _____، (۱۳۸۷)، دیوان اشعار. تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق. تهران، دانشگاه تهران.
- ۱۴- ناصر خسرو، ابومعین، (۱۳۸۴)، زادالمسافر. شرح لغات واصطلاحات اسماعیل عمادی حائری، تصحیح و تحقیق محمد عمادی حائری. تهران، میراث مکتوب.
- ۱۵- _____، (۱۳۸۰)، گشایش و رهایش. تصحیح و مقدمه سعید نفیسی، به اهتمام عبدالکریم جریزه دار. تهران، اساطیر.
- ۱۶- نجفی افرا، مهدی، (۱۳۸۲)، حرکت و زمان در فلسفه. تهران، روزنه.
- ۱۷- نصر، سید حسن، الیوز لیمن، (۱۳۸۹)، تاریخ فلسفه اسلامی. ترجمه جمعی از نویسندگان. جلد اول. تهران، حکمت.
- ۱۸- نظامی گنجوی، الیاس بن یوسف، (۱۳۸۱). کلیات: مطابق نسخه تصحیح شده وحید دستگردی. تهران، پیمان.
- ۱۹- هایدگر، مارتین، (۱۳۸۸)، مفهوم زمان. ترجمه نادر پورنقشبند، محمد رنجبر. آبادان، پرسش.